مصاحبه با آيت الله امامى كاشانى (دامت بركاته(

انتظار: بسم الله الرحمن الرحيم. خيلي خوش حال هستيم كه در خدمت شماييم. اميدواريم در اين فرصت محدودي كه هست، هر چه بيش‏تر استفاده ببريم. در ابتداي بحث، اگر حضرت عالي، صحبتي داريد، بفرماييد والاّ، به عنوان نخستين سؤال، فضاي كشورهاي مسيحي را به لحاظ موقعيّت مهدويّت، و نظري كه آنان درباره‏ي مهدويّت دارند، توضيح بفرماييد. حضرت عالي، به خاطر اين كه مسافرت‏هاي زيادي به كشورهاي غربي و تقريباً مسيحي داشتيد و حتيّ ملاقاتي هم با پاپ داشتيد، و به عنوان كسي كه در كتاب‏هاي مسيحي‏ها، كاملاً مسلَّط هستيد، مي‏خواستيم كه در اين رابطه، ما را مستفيض بفرماييد.

بسم اللّه الرحمن الرحيم.

من، خيلي از اين كه جناب عالي و آقايان، لطف فرموديد، متشكّرم و نيز خيلي تقدير مي‏كنم از اهتمامي كه به اين بحث اساسي، داريد. اين بحث، بحثي است كه در دنياي امروز، لازم است و بنده هم به همين جهت، الآن، چندين سال است كه در اين باره تحقيق مي‏كنم.

اصل بحثِ منجي و مصلح كه ما مي‏گوييم، او مهدي‏عليه السلام، است يك بحثِ مهم و لازمي است. بنده، آن وقتي كه كتاب‏ها را مطالعه مي‏كردم و مي‏ديدم كه در تورات و انجيل و نيز اوستا و بوداييسم، مباحثي درباره‏ي اين مسائل مطرح است، به فكر افتادم كه اين بحث را دنبال كنم و ببينم واقعاً، دنياي امروز، اين حرف‏ها را قبول دارد كه در اين كتاب‏ها نوشته شده يا قبول ندارد و يا اين استنتاج‏هايي كه ما از اين كتاب‏ها داريم، درست است يا نه.

ما مي‏گوييم، در انجيل، اين عبارت است و اين، معنايش، دوازده امام‏عليهم السلام است. بعضي، اين را مطرح كردند. شايد از آن كساني كه خيلي اين را مطرح كردند، أنيس الأعلام است و بعضي از كتاب‏هاي ديگر.

من دنبال اين بودم كه ببينم، اين حرف‏ها را خودشان قبول دارند يا ندارند. ما، بياييم يك چيزي را مطرح كنيم، بعداً آن‏ها را در كتاب‏هايمان بخوانند و بخندند و در نتيجه، حرف‏هاي حسابي ما هم پايمال بشوند، درست نيست؛ چون، گاهي، حرف‏هاي اساسي، فداي بعضي از اغراق‏ها مي‏شود.

به نظرم آمد كه سفر كنم و با اهل فن، در اين مسئله، صحبت كنم و ببينم اينان، نظرشان چيست.

اين بود كه سفرم را آغاز كردم. در اين بررسي، به اين نكته‏اي كه حالا صحبت بود، رسيدم. يعني متوجّه شدم كه اين بحث، اصلاً، لازم است كه در دنيا مطرح بشود. من نمي‏دانستم اين‏چنين ضرورتي دارد. من فكر مي‏كردم كه بروم يك تحقيق علمي بكنم، ولي بعد رفتم، ديدم كه اين بحث، بايد در دنيا مطرح بشود. من، با اهل نظر، چه متكلّم و چه فيلسوف كه روبه‏رو مي‏شدم، مي‏ديدم كه خمير مايه و اساس، وجود دارد، ولي غفلت، خيلي است، و حتّي انحراف از بحث هم بسيار وجود دارد.

به نظرم آمد كه ما، از اين اساس و اصلي كه در نوشته‏ي ايشان و در گفتارشان است، استفاده كنيم.

نوعاً، مباحث ما، تقريباً، سه ساعته و چهار ساعته بود.

از اين بحث‏ها، دو استفاده كردم: يكي اين‏كه اصلاً، اين نوشته‏هاي ما، درباره‏ي اديان گذشته، تا چه اندازه قابل قبول است، و ديگر اين كه طرح اين بحث، ضرورت دارد.

از نظر علمي، ما حرف‏هاي اساسي‏مان را داريم از بين مي‏بريم و فداي اين بحث‏ها مي‏كنيم. اين چنين نيست كه، عبارات و واژگاني را كه ما اشاره به ائمه‏عليهم السلام و اوصياي رسول اكرم‏صلي الله عليه وآله وسلم مي‏دانيم، آنان نيز موافق باشند.

حالا، اين كه چه مي‏گفتم و آنان چه جواب دادند، آن، يك بحث ديگري است. در انجيل، نوشته است كه مسيح‏عليه السلام، ظهور خواهد كرد. اين، يك حقيقت است، ولي آنان، همين بحث را، غالباً، به حكومت جهاني تعبير نمي‏كنند.

آقاي رات سينگر، كه بزرگ‏ترين شخصيّت علمي كاتوليك است و پاپ و امثال او، نظر علمي را از وي مي‏گيرند، يعني، از كميته‏ي علمي مي‏گيرند كه رييس‏اش آقاي رات سينگر است، وقتي با او صحبت كردم، ديدم، زير بار حكومت نمي‏رود، و حكومت جهاني را نمي‏پذيرد. او مي‏گفت، مسيح‏عليه السلام، ظهور خواهد كرد، ولي به اسكاتالوژي كه همان عالم آخرت باشد، وصل مي‏كرد. مي‏گفت، عالم آخرت است كه عدل خداوند، ظهور تام دارد و حضرت مسيح‏عليه السلام، مجراي عدل خدا است. آن جا است كه همه، به كيفر و پاداش شان مي‏رسند.

انتظار: يعني، برگشت حضرت عيسي‏عليه السلام به اين دنيا، مطرح نيست؟ آيا آنان معتقد نيستند كه حضرت عيسي‏عليه السلام به اين دنيا برمي‏گردد؟ آيا مي‏گويند، حضرت، در عالم آخرت است؟

البته، من نمي‏خواهم عرض كنم كه مسيحيان، اين را مي‏گويند. مسيحيان، همين طور كه مي‏دانيد، سه دسته هستند. كاتوليك‏ها، به پيروي از كليسا، چنين عقيده‏اي دارند. من، در بحث‏ها، آنان را متزلزل كردم. البته آقاي رات سينگر، از من نپذيرفت، ولي بقيّه، نتوانستند به من جواب دهند؛ براي اين كه من، متن انجيل را براي شان مي‏آوردم. مثلا، متن انجيل متّي را براي شان خواندم كه ظاهراً، باب بيست و چهار است كه حضرت مسيح‏عليه السلام، وقتي ظهور بكند، عدل را در زمين گسترده مي‏كند. مي‏گفتم، اين ((گستردگي عدل در زمين))، با قيامت نمي‏سازد. خداوند متعال، در قيامت، عدل‏اش، همه‏ي عالم را مي‏گيرد. و اين يك مسئله‏ي خاص و استثنايي براي حضرت عيسي‏عليه السلام نيست. او، در زمين عدل ايجاد مي‏كند و اين، با قيامت نمي‏خواند.

آنان، استدلال مي‏كردند كه در سطور پيشين، سخن از گرفتنِ خورشيد و كم نور شدن ستارگان است، و اين، مربوط به قيامت است. من مي‏گفتم، اين، تقارن است و تقارن را ما هم قبول داريم. مي‏گفتند، ما هم تقارن را قبول داريم، و مي‏گوييم، وقتي آخرين حجّت رفت، قيامت برپا مي‏شود، ولي بالاخره، اين، آخر زمان است. اين آخر زمان بودن را، ما، درباره‏اش بحث نداريم و آخر الزمان، معنايش همين است. من مي‏گفتم، ممكن است كه پايان زمان، دو هزار سال باشد. ما بياييم زمان را سه قطعه كنيم، بگوييم: ((ما، الآن وارد شديم در قطعه‏ي سوم))، اين، معنايش اين است. بنابراين، تقارن، چه بسا اين باشد كه حضرت مسيح‏عليه السلام ظهور مي‏كند و چنين مي‏شود و چنان مي‏شود و بعد، قيامت برپا مي‏شود. اين را خيلي‏ها پذيرفتند، حتّي رييس تمام ارامنه كه با من يك بحثي داشت، مي‏گفت، مطلب درستي است. بعضي از اساتيد هم كه حتّي از متكلّمان يا فلاسفه بودند، اينان، به ترديد افتاده بودند. برخي شان مي‏گفتند، كليسا، اين طور براي ما معنا كرده است.

انتظار: ((سلطنت هزار ساله)) را چه مي‏گفتند؟

((سلطنت هزار ساله)) را همه نمي‏گويند. برخي، اين هزاره را معتقدند. آن بخش را هم در كاتوليك‏ها نيافتم. من، در فرانسه، اين مسئله‏ي هزاره را با بعضي، بحث كردم. آنان، درباره‏ي هزاره مي‏گويند، هر هزار سالي، يك تحوّلي به وجود مي‏آيد، كه اين تحول با آمدن حضرت مسيح‏عليه السلام اتّفاق مي‏افتد.

البته، يك دائرة المعارف اسلامي در لندن است، كه گفتم ترجمه كنند. من، با آن كساني كه معتقد به هزاره بودند، در پاريس صحبت كردم، ولي اين را در دائرة المعارف ديدم، كه تقريباً، همان حرفي است كه او مي‏زند. اين، اعتقاد بعضي است. آناني كه طبعاً، حالت كلامي شان قوي است، معتقدند كه مسيح‏عليه السلام، با فرد ديگري، خواهد آمد، كه نام‏اش ((ايليا)) است. من، به بعضي‏شان مي‏گفتم: ((شما فكر نمي‏كنيد كه او، همان مهدي‏عليه السلام باشد؟)) آنان مي‏گفتند: ((ما احتمال مي‏دهيم.)).

انتظار: در اكثر منابع شان، اين هست كه براي مسيح‏عليه السلام، پس از بازگشت، يك دوره‏ي سلطنت هزار ساله است. اين را چه گونه تفسير مي‏كنند؟

آن چه را كه آنان مي‏گويند، اين است كه هر هزاره‏اي، يك تحوّلي دارد. مي‏گويند، الآن، وارد هزاره‏ي سوم شديم. در اين هزاره‏ي سوم، تحوّلي رخ خواهد داد. اينان، اين را مي‏گويند.

من، با سينگر كه صحبت مي‏كردم، به ايشان گفتم: ((شما، اين عبارات را چه كار مي‏كنيد كه در زمين عدل ايجاد خواهد كرد؟)). اوّلاً، آنان، فرود آمدن حضرت مسيح‏عليه السلام را قبول دارند، و تقريباً، مسيحيّت، مثل شيعه، حركت مي‏كنند.

همين طور كه شيعه‏ي اماميّه مي‏گويد، انساني است كه مجراي فيض خدا است، آنان هم مي‏گويند، مسيح‏عليه السلام، مجراي فيض خدا است. در بحث‏ها، معلوم شد كه حتّي آنان از اختلاف شيعه و سنّي، خبر داشتند و مي‏گفتند، ما، نظر شيعه را قبول داريم. كسي كه خواهد آمد، او، نمي‏تواند مجراي فيض باشد. او، هماني است كه شما معتقد هستيد و ما هم معتقديم كه حضرت مسيح‏عليه السلام، مجراي فيض خدا است و ظهور خواهد كرد.

من، به آنان مي‏گفتم: ((خوب، اين مجراي فيض حق تعالي كه روي زمين حكومت خواهد كرد، آيا همين زمين خواهد بود؟)). مي‏گفتند: ((بله؛ همين زمين است، ولي زمينِ تازه‏اي است.)). من مي‏گفتم: ((نو، يعني چه؟ مقصود شما از نو، يعني آن كه ما مي‏گوييم كه "أشرقت الأرض بنور ربّها"؟)). در قرآن هم دارد كه وقتي عدل، زمين را فرا گرفت، زمين، نو مي‏شود، نشاط خاصّي پيدا مي‏كند. اين را اگر مي‏گوييد، ما هم مي‏گوييم، ولي اين، معنايش همان حكومت است. ايشان، از كلمه‏ي ((حكومت)) فرار مي‏كرد.

البته، من، احتمال مسائل سياسي را هم مي‏دهم. اينان، نمي‏خواهند بگويند، حكومت، در سراسر زمين، به دست حق خواهد افتاد، براي اين كه، با اين بساطي كه الآن هست و اوضاع و احوال استكباري مطرح است، نمي‏خواهند حكومت مطرح شود. اين احتمال را من مي‏دهم. به هر حال، از نظر مسيحيّت، البته ارتدوكس و پروتستان، شايد بسياري‏شان، اين حكومت را بگويند، ولي من، به يك كاتوليك محكم برخورد نكردم كه بگويد، در دنيا، حكومت برپا مي‏شود، مگر اين كه فيلسوف بود و آن صبغه‏ي كلامي اش ضعيف بود. اگر صبغه‏ي كلامي اش ضعيف بود، اين حرف‏ها را مي‏پذيرفت و گرنه نمي‏پذيرفت.

انتظار: آيا مي‏توان نتيجه گرفت كه كاتوليك‏ها، به آمدن حضرت مسيح‏عليه السلام بر روي زمين، معتقد نيستند؟

نه؛ ابداً، اين نتيجه را نگيريد. خود سينگر، اين را قبول داشت، ولي از زير بار واژه‏ي ((حكومت)) فرار مي‏كرد.

من، آن چيزي را كه مي‏خواهم عرض كنم، اين است كه ما، اين عقيده را كه حضرت مسيح‏عليه السلام مي‏آيند و حكومت عدل در دنيا تشكيل مي‏شود، قبول داريم، ولي اين، در مسيحيّت، مورد اتفاق نظر نيست. تقريباً جمهور كاتوليك‏ها، اين عقيده را ندارند، و عدل را هم به ((كيفر اُخروي)) معنا مي‏كنند.

انتظار: همين نكته‏اي كه حضرت عالي اشاره فرموديد، نكته‏ي جالبي است كه ما، از منظر متولّيان مسيحيّت، به مسيحيّت نگاه كنيم و ببينيم برداشت شان از متون شان چيست.

معمولاً، در ايران، آناني كه درباره‏ي مسيحيّت مي‏نويسند و بشارت انجيل را مي‏خواهند به اسلام يا پيغمبر مطرح كنند، بحث ((فارقليط)) را مطرح مي‏كنند و مكاشفه و رؤياي يوحنا را تطبيق مي‏كنند به اهل بيت پيغمبرصلي الله عليه وآله. در فضاي فرهنگي داخل كشور، اين تفسير، از اين دو بخش از انجيل يوحنا مي‏شود. نظر خودشان نسبت به اين چيست؟ آنان، تفسيرشان از ((فارقليط)) چيست؟ آيا اين را بشارت به اسلام يا پيغمبر ما مي‏دانند يا يك تفسير خاصّ ديگري دارند؟

آنان ((فارقليط)) را كه در بعضي از جاها، همين تعبير است، و در بعضي از جاها، ((پاراكله)) است، و در بعضي از تعبيرات شان، ((پاراكليتوس)) است، مي‏گويند، ((روح القدس)) است. بنده، در بررسي‏اي كه كردم، ترجمه‏هايي كه به انگليسي شده، از اين قرن تا قرن نُهم ميلادي، همه، به اتفاق مي‏گويند، روح القدس است.

در بروكسل، دانشگاه الهياتي هست. آن جا، استادي داشت كه الآن، نام‏اش يادم نيست، ولي در نوشته هايم هست. من، اين مسئله را مطرح كردم. ايشان گفت، ((بله؛ قرآن شما، اين را مي‏گويد.)). بعد هم پشت سرش، كتابخانه‏اش بود. دست‏اش را بُرد و قرآن را باز كرد و درست، سوره‏ي صف را آورد و آيه را هم از رو خواند كه ((يأتي من بعدي اسمه أحمد)) و گفت: ((شما معتقديد، ولي ما، با تمام احترامي كه به اسلام مي‏گذاريم، معتقديم كه اين، روح القدس است.)).

مرحوم آقاي شعراني، كتابي دارند به نام اثبات نبوّت. در آن جا، همين ((فارقليط)) و ((پاراكليتوس)) را مطرح مي‏كند. چون اين ((فارقليط)) يا ((پاراكليتوس))، معناي تفضيلي ندارد، به معناي ((شفيع)) و ((وكيل)) و ((مدافع)) و ((حامي)) است، در حالي كه ((محمد صلي الله عليه وآله)) و ((احمدصلي الله عليه وآله)) معناي تفضيلي دارند. آن واژه، اگر بخواهد معناي تفضيل بدهد بايد ((پِرِكليتوس)) باشد. مرحوم آقاي شعراني مي‏نويسد، يك نفر از كساني كه با من بود و به انگليسي تسلّط داشت، او مي‏گفت: ((پركليتوس است)) و به اشتباه، در اين جا، ((پاراكليتوس)) آمده است.

من، ترجمه‏هاي انگليسي بلكه فرانسوي و زبان‏هاي ديگر را تا قرن نهم، به كمك كسي كه با من بود و مسلّط بود، ديدم. همه، بدون تفضيل است و تطبيق به رسول اكرم‏صلي الله عليه وآله نمي‏كند.

انتظار: جداي از اين كه ما روي لفظ يا واژه بحث كنيم، چون انجيل را خودشان هم معقتدند كه تفسير حواريون، الفاظاش، الفاظ وحي نيست، اشكالي كه هست، ناسازگاري متن است.

متن، اين است: ((زيرا، من، تا نروم، آن پاراكله يا او نخواهد آمد.)). در خود انجيل، باز، به كرّات، اين مطلب را تكرار كرده است كه در زمان حيات مسيح‏عليه السلام، روح القدس آمده است. اگر روح القدس باشد، با اين عبارت ناسازگاري دارد كه ((من تا نروم، او نمي‏آيد.)). اين، تضادّ محتوايي دارد. اين را چه طور جمع مي‏كنند؟

نكته‏ي دوّم هم كه من مي‏خواهم خدمت تان عرض كنم، اين است كه قرآن، در جزيرةالعرب كه اهل كتاب و مسيحيان زياد بودند، اين ادّعا را مطرح كرد كه حضرت عيسي‏عليه السلام، به رسولي كه نام‏اش ((احمدصلي الله عليه وآله)) است، بشارت داده است. مناظرات اهل كتاب با مسلمانان، در تاريخ، زياد ثبت شده است. ما، تا آن جايي كه نگاه مي‏كنيم، در هيچ مناظره‏اي نمي‏بينيم كه يك مسيحي، در مقابل رسول خاتم‏صلي الله عليه وآله گفته باشد كه اين ادّعا، كاذب است و در كتاب ما نيست! اگر كذب باشد، و عيسي‏عليه السلام مبشّر به خاتم الانبياءصلي الله عليه وآله نبود، آنان، قطعاً، جبهه مي‏گرفتند. اين، دو بحث محتوايي است كه گمان كنم، نياز است ببينيم نظرشان چيست؟ هيئت علمي شان، چه برداشتي از اين‏ها دارند؟

من، نظير اين بحث‏ها را با آنان كردم، البته نه به اين مشخّصه. آنان، مرحله مرحله را مطرح مي‏كنند، شبيه حرف هايي كه عرفا دارند كه اگر بنا باشد كه بگوييم، آمده است، مي‏گويند، آن، مرحله‏ي ملكوتي است و بعد مرحله‏ي مُلكي خواهد آمد و... آنان اين تحوّلات را زياد دارند.

همين مسئله‏ي تثليث را كه قرآن كريم، صريحاً، محكوم مي‏كند، آنان معنا مي‏كنند. البته، من، به آنان گفتم، شما داريد اين طوري فرار مي‏كنيد. اينان، اين بحث را به مراتب عرفاني تفسير مي‏كنند.

اين حرف‏هايي كه شما داريد مي‏زنيد و مي‏گوييد: ((اب و ابن و روح القدس))، آنان مي‏گويند، هر كدام، يك مرحله است. روح القدس، نفس رابطه‏ي ميان ((اب)) و ((ابن)) است. اين‏ها، يك مرحله از وجود است و يك مرحله از هستي است. اين حرف هايي است كه از سهروردي و امثال اين‏ها به غرب آمده و شما داريد تكرار مي‏كنيد. آنان، اين طور چيزها را، راحت، اين طوري جواب مي‏دهند.

انتظار: اسلام، قطعاً، روي كلام مسيحيت تأثير گذاشته است. خودشان هم در بعضي از منابع شان مي‏گويند، يك زماني، ميان كليساها درباره‏ي برداشتن برخي از تماثيل، نزاع بود. اين نزاع، عمدتاً، تحت تأثير مسلمانان بود. بعضي از اين مباحث، از جمله همين بحث تثليث، قبل از اسلام، در ميان مسيحيان بوده است. آگوستين از قرن چهارم است. او هم تثليث را يك نحوي تفسير مي‏كند كه نسبتاً، معقول و قابل قبول است؛ يعني، به سه شخص مستقل، معتقد نيست. او، مي‏آيد مسئله‏ي حيات و علم را مطرح مي‏كند و مي‏گويد دو شخص ديگر، به عنوان علم و حيات‏اند.

حالا من، جزئيات ديدگاه آگوستين، خاطرم نيست، امّا به هر حال، به نحوي كه بيش‏تر، با اوصاف سازگار است، مطرح كرده است.

البته، من بحث آگوستين را نوشته‏ام، ولي به اين صورت، در نظرم نيست. او، بحث را به وادي يك اصطلاحاتي مي‏برد كه به نظرم، آن توجيه‏ها را از اسلام، به آن جا آورده است. حالا من بحث آگوستين را در نوشته‏هايم نگاه مي‏كنم. جناب عالي هم نگاه بفرماييد، ولي به نظرم، به اين صورت نيست.

امّا مسئله‏ي دوم، جواب مشكل دومي كه شما مطرح كرديد، آن آقا گفت: ((ما، به قرآن احترام مي‏گذاريم، ولي معناي آن واژه، روح‏القدس است و در آن، تفضيل نيست.)). من، با آنان بحث كردم و از خود انجيل، شاهد آوردم كه در خود انجيل، تفضيل وجود دارد. من، درباره‏ي ((پاراكليتوس)) شايد پنجاه صفحه؛ يا شصت صفحه تحقيق كرده‏ام.

انتظار: به لفظ آرامي چه گونه است؟

آن كه در انجيل است، ((پاراكله)) است. مسلمانان، آن را به ((فارقليط)) معنا كردند. اين، معرّب ((پاراكليتوس)) است. اصل اين هم، همان ((پاراكليتوس)) است، ولي من، از انجيل، هم ((پاراكليتوس)) را برداشت كردم و هم ((پركليتوس)). آدرس‏هايش را هم مشخّص كردم. اعتقادم هم هست كه همين انجيل، دو تا محمد دارد: پيغمبرصلي الله عليه وآله و حضرت وليّ عصرعليه السلام. اين اعتقاد من است.

انتظار: متن كلام آنان و آدرس شان خاطرتان هست؟

من، با يكي از واژه شناسان ايتاليا صحبت كردم. او، اشعاري مربوط به دوران نزديك ميلاد مسيح‏عليه السلام را آورد. در آن اشعار، ((پركليتوس)) است، يعني، تفضيل مي‏شود. بعد، در عصر تدوين انجيل، ((پاراكليتوس)) شده است.

به اين نكته، بايد جنبه‏ي فنّي بدهم. اين بحث، تكميل نيست. سبب اين كه تكميل نيست، اين است كه آن آقا، تمام اَسناد و اشعار را براي من آورد و من هم دادم سفارتخانه، ترجمه كردند، بعد كه ايران آمدم، خلاصه‏ي ترجمه‏اش به دست ام رسيد، ولي متن اشعار را نفرستاده‏اند. الآن، پنج يا شش سال است كه من دنبال آن آقا و متن اشعار مي‏گردم تا سخن‏ام را با شاهد و دليل بگويم.

انتظار: آنان، چه معنا مي‏كنند و شما چه معنا مي‏كنيد؟

آنان، در اشعارشان، هر جا كه به كار بردند، ((پركليتوس)) به كار بردند كه به صورت تفضيل است؛ يعني، ((حمد گرديده شده))، ((ستوده شده)). حضرت مسيح‏عليه السلام گفته است، كسي كه بعد از من خواهد آمد، ((ستوده شده)) است. اين، يك بار، به هنگام تدوين انجيل، ((پاراكليتوس)) شده است. ما، بايد اشعارش را بياوريم و بعد بگوييم، اين طور است. ما، اگر اشعارش را نياوريم، ادّعاي صِرْف مي‏شود. آن وقت يك نفر مي‏خواند و حرف‏هاي اساسي ما متزلزل مي‏شود. او، از نظر واژه‏شناسي اثبات كرده كه اصلاً ((پاراكليتوس)) كه در اين جا به معناي ((شفيع)) يا به معناي ((حامي)) به كار برده شده، مبنيٌ للفاعل است، در حالي كه ((پركليتوس)) مبنيٌ للمفعول است. او، اثبات مي‏كرد كه اين واژه، مبنيٌ للمعفول است؛ يعني، ((شفاعت گرديده شده)). اصلاً، اين ((پاراكليتوس)) كه به عنوان ((شفيع)) آمده، به طور كلّي، در كتب مسيحيّت، غلط است. اين ادّعا، ادّعاي مهمّي است. سندهايش را براي من ذكر كرده بود، ولي تا سندهايش را پيدا نكنم، نمي‏آورم.

انتظار: فرموديد كه اسنادي پيدا كرده‏ايد كه بر حضرت مهدي‏عليه السلام دلالت مي‏كند.

من، در كتاب‏ام، همه‏ي اين‏ها را مستند نوشتم. من، الآن، نمي‏توانم بگويم، كدام باب است و چيست، ولي در انجيل، اين بحث وجود دارد كه كسي خواهد آمد كه مردم، او را نمي‏بينند و از نظرها غايب است، ولي آثارش را مي‏بينند. يك چنين چيزي است. من، در آن انجيلي كه نگاه مي‏كردم، ديدم كه اين دو تعبير، يعني ((در غيبت به سر بردن)) و ((آثارش را ديدن))، هست و اين تعبير، بر ((احمدصلي الله عليه وآله)) تطبيق نمي‏كند.

انتظار: آيا به نظر شما، با ((ايليا)) سازگار نيست؟

البته، اينان، نمي‏خواستند بگويند، اين، ((ايليا)) است. آنان، هر دو را يكي مي‏دانستند. من گفتم، اين، دو نفر مي‏تواند باشد و حتّي گفتم، ما، به دو تا محمّد معتقد هستيم: يكي، پيغمبرصلي الله عليه وآله و يكي هم خاتم اولياعليهم السلام. ما، هر دو را معتقد هستيم. آنان، نمي‏خواستند از ((ايليا)) اسم ببرند، ولي در برابر منطق من هم، حقّاً، جوابي نداشتند.

انتظار: قبل از شما يا بعد از شما، كسي هست كه اين الفاظ را بر ((حضرت حجّت‏عليه السلام)) تطبيق كرده باشد؟

بنده، وقتي كه برداشت كردم، ابداً نديده بودم كه كسي اين برداشت را داشته باشد، ولي در سال پيش كه داشتم بررسي مي‏كردم، به يك مناسبتي، به حرف‏هاي حاج ملاّ هادي سبزواري، در آن مجموعه رسائلي كه دارد، رسيدم. او، مي‏گويد انجيل، دو بشارت را دارد: هم به پيغمبر اكرم‏صلي الله عليه وآله و هم به حضرت مهدي‏عليه السلام. او، اين را مي‏گويد، ولي مستند سخن‏اش را نشان نمي‏دهد.

مرحوم سيّد حيدر آملي هم به نظرم، به احتمال نود درصد، در نقد و نقودي كه دارد، مثل اين كه چنين تعبيري و يك چنين حرفي مي‏خواهد بزند. اين كتاب، خيلي قبل از كتاب حاجي است. او، سند سخن‏اش را نياورده است، و حاجي هم مستند سخن اش را نياورده است. فهميدم، حاجي، از او گرفته، براي اين كه، هيچ كدام، با سند، حرف نزدند. من، خودم، بحمد الله، مستندش را يافتم و عقيده‏ام هم همين است. در آن، تفضيل هست و بر ((روح القدس)) تطبيق نمي‏كند.

البته، مسئله‏اي كه هست، اين است كه ما مي‏خواهيم با حفظ اين انجيل حرف بزنيم، و الّا، ما، اعتقادات مان وابسته به انجيل نيست. حالا چون مي‏خواهيم انجيل را حفظ كنيم، اين حرف‏ها را مي‏زنيم.

انتظار: آنان، به هر حال، مي‏گويند، ايليا، رشد كرده و زمان ظهور مسيح‏عليه السلام خواهد آمد. اين غايب را كه حضور هم دارد، اگر مدّعي بشوند كه همان ((ايليا)) است، چه مي‏شود؟ چون به هر حال، معتقدند، و در منابع عهد عتيق هم هست كه ايليا، عروج كرده است. بعد اعتقاد بر اين است كه به هر حال، او قبل از ظهور مسيح‏عليه السلام يا در آستانه‏ي ظهور مسيح‏عليه السلام، خواهد آمد. اگر كسي آن ((غايب)) را به ((ايليا)) تفسير بكند، ديگر آن وقت، ما دليل نداريم كه آن را تكذيب كنيم؟

بله، يك وقت است كه آدم مي‏خواهد طرف را ملجأ كند و يك دفعه اين است كه مي‏خواهد بگويد، ما، يك چنين منطقي داريم. الجايي در اين كارها، پيش نمي‏آيد؛ براي اين كه او، فوري مي‏گويد، آن است و از كجا اين مصداق باشد؟ ولي وقتي آدم، منطق را مطرح مي‏كند، ديگر نمي‏توانند منكر شوند.

در دانشگاه آمستردام هلند بوديم. رييس دانشگاه، پرفسور براون است. استاد الهيّات آن جا، پرفسور ويسلز است. پرفسور ويسلز، به من مي‏گفت: ((ما به اسلام احترام مي‏گذاريم و مسيحي هم هستيم. در انجيل كه نگاه مي‏كنيم، مي‏بينيم، مسيح‏عليه السلام ظهور خواهد كرد، و شما مي‏گوييد كه حضرت محمدصلي الله عليه وآله ظهور خواهد كرد. من چه كنم؟ من، هم به آن عقيده‏ام احترام مي‏كنم و هم به اسلام.))

من، به ايشان گفتم: ((هر دو، ظهور خواهند كرد.)). ايشان مي‏گفت: ((از چيزهايي كه براي من خيلي دغدغه ايجاد كرده، همين است.)). براون مي‏گفت: ((اين هم، همين ايليا است.)). مي‏گفت: ((مسيح‏عليه السلام، ظهور خواهد كرد، ولي با ايليا خواهد آمد.)). من گفتم: ((ايليا از كجا كه مهدي‏عليه السلام نباشد؟)). ويسلِز قبول كرد و گفت: ((بله؛ با بررسي هايي كه كرديم، ديدم اسلام، واقعاً، يك دين اساسي است. ما، مي‏پذيريم كه مهدي‏عليه السلام خواهد آمد.)).

به هر حال، يكي مي‏پذيرد، يكي ترديد مي‏كند. بحث علمي، اين حالت را ندارد كه آدم، كسي را مجبورش بكند. و من، در تمام اين مباحث، ديدم مسلّط بر آنان هستم، حتّي در متون خودشان، از آنان آگاه‏تر بودم و وقتي معنا مي‏كردم، رات سينگر هم در پاسخ ماند و گفت: ((من، وقت‏ام تمام شده است)) و رفت! بقيّه مي‏گفتند: ((انجيل، اين طور تفسير كرده و كليسا اين طور.)).

انتظار: مسيحيّت، نگاه‏اش به بحث منجي يا منقذ چيست؟ كاتوليك را فرموديد. لطفاً پروتستان و ارتدوكس را هم اشاره بفرماييد.

آنان هم همين طورند. آنان مي‏گويند، مسيح‏عليه السلام خواهد آمد. ارتدوكس‏ها و پروتستان‏ها، مثل كاتوليك‏ها، قرص و محكم نيستند. آنان، ((دولت جهاني)) را قبول دارند؛ يعني، اكثراً، دولت جهاني را قبول دارند.

مسيحيّت را، از نظر ايدئولوژي، مي‏توانم سه بخش كنم: يك بخش، آن كساني هستند كه خيلي محكم ايستادند و مي‏گويند، اين، مربوط به قيامت است، و يك بخش هم آناني هستند كه مي‏گويند، در دنيا، حكومت عدل بر پا خواهد شد، و يك بخش آنان اند كه مي‏گويند، عدالت را برپا خواهد كرد، ولي نه حكومت را.

اكثر ارتدوكس‏ها و پروتستان‏ها، مسئله‏ي دولت و حكومت را مطرح مي‏كنند. خيلي از كاتوليك‏هايي كه با آنان صحبت كردم، به ترديد افتادند.

كاتوليك‏ها هم دو بخش‏اند: بعضي، خيلي غليظ اند و هيچ حاضر نيستند كه يك خورده كم بگذارند و بعضي هم يك خورده، باز فكر مي‏كنند. در همين پروتستان‏ها، بخشي كه باز فكر مي‏كردند، مي‏گفتند: ((خوب، شايد همين طور باشد)). و بعضي هم مي‏گفتند: ((كليسا، براي ما، اين طور معنا كرده است.)) و بعضي مي‏گفتند: ((كميته‏ي علمي، اين طور معنا كرده است.)).

انتظار: نزد ارباب مسيحيّت، واقعاً، بحث انتظار، معنايي دارد؟ يعني، واقعاً، اين طور كه ما به انتظار و مهدويّت مي‏انديشيم، و دنبال اين هستيم كه چه گونه اعمالي انجام بدهيم تا به اصطلاح، ظهور انجام بشود، آيا آنان، يك چنين تصويري دارند؟

اجمالاً، اين است كه آنان، خيلي از اين بحث استقبال مي‏كنند، امّا موضوع انتظار، نزدشان مثل ما نيست. البته، خودشان، متوجّه شده‏اند كه دنيا، دنياي فاسدي شده است. اين را من از رات سينگر نقل مي‏كنم. او، به من مي‏گفت: ((تنها راه حلي كه به نظر مي‏رسد، همين است كه شما در دنيا دنبال‏اش افتاديد.))

وقتي من مي‏خواستم بيرون بيايم، ايشان با اين كه، پيرمرد با شخصيّتي است و از نظر ايدئولوژي، مرجع اعلي است، تا نزديك در آمد، و به من گفت: ((من، منتظر كتاب شما هستم. اين فكر، نجات دهنده است و اين فكر را بايد ترويج كرد.)). من، اين‏ها را در كتاب ام نوشته‏ام. اينان، خودشان، متفكّران شان، اين عقيده را دارند.

من، به شهر فلورانسِ ايتاليا رفته بودم. رييس دانشگاه آن جا مي‏گفت: ((تنها علاج، همين است و بايد جامعه را بدين سو آورد و از اين نحسي بيرون آورد.)). خلاصه، همان حرف هايي را كه ما مي‏زنيم، نزد متفكّران با تقواي آنان هم اين حرف‏ها وجود دارد.

انتظار: غرب، بعد از رنسانس، تقريباً، از كليسا مأيوس مي‏شود و به عقل بشري پناه مي‏برد. الآن، گمان مي‏كنم كه با اين سرخوردگي و ناكارامدي عقل، مسيحيّت فعلي هم به نتيجه‏ي مشابه همان اعتقاد ما رسيده است كه اگر مي‏خواهيم عدالت، روي زمين تحقّق پيدا كند، مجري آن عدالت هم، بايد يك رجل الهي باشد و نه اهل جنگ. شما، آيا اين نكته را يك نويد و نكته‏ي روشني براي طرح مسئله‏ي حكومت جهاني مبتني بر دين مي‏دانيد يا نه؟ الآن زمينه‏ي پذيرش، در غرب و در مسيحيت هست يا نه؟

بروكسُن، از فلاسفه‏ي متأخّر است. بروكسُن، چند شاگرد دارد. از جمله شاگردان‏اش، هانري كُربن است. از جمله شاگردان بسيار وزين اش، جان گيتن است كه سال گذشته، به رحمت خدا رفت. من، با اين جان گيتُن، ملاقات داشتم. ايشان حرف‏هاي استادش را توضيح مي‏داد. مترجمان خودمان، حرف‏هاي بروكسن را خوب نفهميدند. حرف استاد را بايد از شاگردش فهميد. اگر استادي، شاگردي خوب داشت، او، آن حرف را خوب مي‏فهمد، نه آن مترجمي كه حالا از راه رسيده و كتاب را باز مي‏كند و...

در پاورقي، همان مترجم مي‏گويد: ((من احتمال مي‏دهم كه...)). او مي‏گويد: ((احتمال مي‏دهم))، ولي گيتُن، از بروكسن نقل مي‏كرد، كه او مي‏گويد، جامعه، براي رسيدن به عدل، به سوي يك دين پويا و فعال و... در حركت است. من، با گيتُن كه صحبت مي‏كردم، به او مي‏گفتم: ((حالا، انجيل چه مي‏گويد؟)). مي‏گفت: ((من، كار به انجيل ندارم.)). آدم، از حركات شان مي‏فهمد كه چه قدر از كليسا ناراحت اند، ولي در عين حال مي‏گفت: ((ما، دين متحرّك و پويا لازم داريم.)). بعد هم به من گفت: ((ما، اسلام را اين طور مي‏بينيم.)).

آخرش هم به من، يك موعظه كرد، گفت: ((شما روحانيان، مواظب باشيد كه اسلام را از حركت نيندازيد كه اگر از حركت بيندازيد، جلو نمي‏رود.)).

انتظار: با توجّه به سفرهايي كه به كشورهاي غربي داشته‏ايد، آيا گرايش به ((دين)) و ((دين مداري)) را در آن جا مي‏بينيد يا اين كه طبق گفته‏ي بعضي از افراد، الآن، عصر جدايي از دين است؟ تأثير تفكّرات منجي گرايي در متفكران امروزِ آن جا، كه ممكن است دين مدار هم نباشند، مثل فوكوياما، هانتيگتون را تا چه حد مي‏بينيد؟ يعني آيا تفكّر منجي گرايي، در تفكّر اين متفكران هم تأثير دارد و اين افراد، متأثّر از تفكّر منجي گرايي كليسا هستند يا نه؟

ما، شب جمعه‏اي، با پنج يا شش تَنْ از استادهاي دانشگاه سالِزيَن جلسه‏اي داشتيم. بعداً، دو نفر از آنان، به ايران هم آمدند. آنان، مي‏خواستند بگويند، مردم دنيا، بر سه دسته‏اند:

سي درصد مردم، اصلاً، ضد همه‏ي معنويّات اند. آنان، افرادي هستند كه حيوانيّت خودشان را در سايه‏ي همين اوضاع حفظ مي‏كنند.

سي درصد هم در فكر دين هستند، حال اسلام يا مسيحيّت يا... .

چهل درصد هم حيران هستند.

من، اين مطلب را در مقدمه‏ي كتابي كه دارم مي‏نويسم، نوشته‏ام.

اين متفكران مي‏گفتند، سي درصد مردم دنيا، در بحث‏هاي ديني هستند. من مي‏گفتم، اين سي درصد، بايد دست اين چهل درصد را بگيرد.

البته، بعضي از افراد اين دسته‏ي سي درصدي، دنبال بحث‏هاي ديني هستند، ولي فكرشان غلط است. پس ما بايد دست آنان را بگيريم. من، اعتقادم، اين است كه وظيفه‏ي ما، خيلي سنگين است. ما مي‏توانيم از ديگران دستگيري كنيم، چون، واقعاً، اسلام، سرمايه‏ي ارزش مندي است.

انتظار: آيا انديشمنداني كه بحث‏هاي جهانِ تك قطبي و جهاني سازي را مطرح مي‏كنند، جزء مستندات خودشان، مطالبي را از انجيل و... قرار مي‏دهند؟

در اين جا دو فكر وجود دارد كه درست مقابل تفكّر اسلام است:

يكي، فكري است كه صهيونيست‏ها راه انداخته‏اند و مي‏گويند ((مسيح‏عليه السلام)) يا ((پريشيا)) يا هر تعبير ديگري كه به عنوان مصلح باشد خواهد آمد، ولي حكومت و دولت تشكيل نخواهد داد؛ يعني، در مسائل سياسي وارد نخواهد شد، چون، دين، از سياست جدا است. من، حدس مي‏زنم اين كه در مسيحيّت، اين فكر رسوخ كرده كه مسيح‏عليه السلام در آخرت، عدالت برپا خواهد كرد، تحت تلقين مستقيم يا غير مستقيم صهيونيست‏ها بوده است.

اينان، تعبيرهاي عارفانه و روحاني‏اي از آمدن حضرت مسيح‏عليه السلام دارند و حاضر نيستند، مسئله را روي حكومت و دولت و... ببرند.

فكر ديگر كه اخيراً مطرح شده و فوكوياما در كتاب پايان تاريخ دارد، اين است كه دنيا، نمي‏تواند با اين تشتّت و در هم ريختگي، ادامه پيدا كند. اين، وقتي مي‏تواند سر و سامان پيدا كند كه يك قدرت، حاكم باشد. اين را از نظر علمي و فلسفي، پر و بال داده است و در پايان مي‏گويد: ((ما مي‏بينيم، اوضاع، به اين سمت جلو مي‏رود. چون شوروي، فرو پاشيد.)) و بعد مي‏گويد: ((ما مي‏بينيم كه سيطره‏ي قدرت آمريكا روز به روز، در دنيا بيش‏تر مي‏شود. بنابراين به نظر مي‏رسد كه قدرت آمريكا، جهاني خواهد شد و يك حكومت، دنيا را خواهد گرفت.)). البته، الآن يادم نيست كه آيا مستنداتي از انجيل و تورات آورده است يا نه.

انتظار: امروزه، صهيونيست‏ها مي‏خواهند امام زمان‏عليه السلام را به عنوان ((آنتي كريست (ضد مسيح‏عليه السلام))) جلوه دهند. با توجّه به سفرهايي كه شما داشته‏ايد، آيا اين ضد مسيح‏عليه السلام بودن امام زمان‏عليه السلام، در ميان مسيحيان رواج پيدا كرده است؟

نه؛ اصلاً، اين گونه نيست. البته، مسئله‏ي دجّال بودن را بعضي سوء استفاده كرده‏اند. در تعابير اهل سنّت، در بحث آمدن دجّال، اين تعبير ((المسيح الدجّال)) را داريم. البته، در تعابير آنان، دو لفظ مسيح‏عليه السلام داريم: يكي، همراه با كلمه‏ي ((الدجال)) و ديگري به تنهايي آمده است. خود اهل سنّت هم آن را تفسير كرده‏اند. در صحيح بخاري و شرح آن، فتح الباري، آمده كه چرا به دجّال، مسيح‏عليه السلام گفته مي‏شود. چند وجه گفته‏اند، كه بهترين آن‏ها، تظاهر به مسيح‏عليه السلام بودن است.

انتظار: در فيلم پيشگويي‏هاي نوسترا داموس، حضرت مهدي‏عليه السلام را به عنوان سومين ضدّ مسيح‏عليه السلام معرفي كرده‏اند. البته بايد در اين مورد بررسي كرد كه آيا شعرهاي نوسترا داموس، اين مطلب را مي‏رساند يا نه.

آنان مي‏خواهند دنياي مسيحيّت را عليه حضرت مهدي‏عليه السلام، بسيج كنند. آيا اين تفكّر نزد ارباب كليسا هم وجود دارد؟

نه؛ من، به جز احترام در مقابل اسلام و مسلمانان و حضرت مهدي‏عليه السلام چيزي نديدم. اگر چه عقيده ندارند، ولي احترام مي‏گذارند. اين‏ها، همه، هجمه‏ي صهيونيستي است.

انتظار: تحليل شما با توجه به گفت و گوهايي كه با سردمداران كليسا داشته‏ايد، از اين هجمه‏ي سنگين (ساختن فيلم و...) چيست؟

من، اين هجمه را يك هجمه‏ي متأخّري مي‏بينم؛ يعني، بعد از پيروزي انقلاب اسلامي و وضعي كه آمريكا و صهيونيست‏ها پيدا كرده‏اند، ديدند كه اين حكومت، حول محور مهدويّت دارد پيش مي‏رود، لذا از همه‏ي وسائل، عليه اين حكومت استفاده مي‏كنند.

انتظار: يعني مي‏خواهند، جهان غرب را عليه اسلام بسيج كنند؟

دقيقاً، همين طور است. حال، تا چه اندازه بتوانند پيش بروند، نمي‏دانم.

من، در مذاكرات ام با مسيحيّان، متوجّه شدم كه متفكران آنان هم به اين حرف‏ها گوش نمي‏دهند.

انتظار: اين فيلم نوسترا داموس، سه ماه تمام، از تمام شبكه‏هاي آمريكايي پخش مي‏شد و يك فيلم پر استقبالي بوده است. آيا شما، در گفت و گوهاي خودتان با مسيحيان، متذكّر اين هجمه‏ي سنگين شديد و سؤال كرديد كه چرا آنان اعتراضي عليه اين هجمه ندارند؟

در گفت و گوهاي ما، از اين مطالب، صحبتي نبوده است.

انتظار: جريان حضرت مهدي‏عليه السلام و حضرت مسيح‏عليه السلام را كه مطالعه مي‏كنيم، راز و رمزهايي را مي‏بينيم: 1- مادر حضرت مهدي‏عليه السلام، مسيحي و رومي بوده است؛ 2- حيات حضرت مسيح‏عليه السلام كه به اعتقاد خودشان بعد از سه روز، زنده مي‏شود و طول مي‏كشد، يك حيات آسماني است و طبق ترجمه‏ي مكرّم نجيب، ((المجي‏ء الثاني للمسيح)) بعد از اين حيات دوم است. در مورد حضرت مهدي‏عليه السلام هم بعد از يك حيات نيمه ظاهري و يك غيبت صغرا، يك حياتي مي‏آيد كه شباهتي با حضرت مسيح‏عليه السلام دارد؛ 3- از طرف ديگر، مقارنت ظهور حضرت مهدي‏عليه السلام با حضرت مسيح‏عليه السلام است.

علاّمه مجلسي، در بحث كشته شدن دجّال كه مظهر فتنه و شرارت در دنيا است، و طبق بعضي روايات، به دست حضرت مسيح‏عليه السلام كشته مي‏شود و طبق برخي ديگر، به دست حضرت مهدي‏عليه السلام، جمع كرده است.

با توجّه به اين كه الآن، مسيحيّت و اسلام، در دنيا، بيش‏ترين طرفدار را دارند، تحليل شخص حضرت عالي از اين راز و رمزها چيست؟ آيا تحليل خاصّي دارد يا اين كه صِرْف اتّفاق است؟

البته، مسائل، يك جنبه‏ي غيبي دارد كه ما نمي‏فهميم. آن چه كه من هم با مسيحيّان صحبت مي‏كردم، اين بود، كه، ما، در مورد منجي و نجات، مشتركاتي داريم:

يكي، در مورد نژاد منجي است كه نژاد حضرت مهدي‏عليه السلام و حضرت مسيح‏عليه السلام، به يك ريشه مي‏رسد. اين، خيلي وجه نزديكي است و مسيحيان، از اين بحث، خيلي خوش شان مي‏آمد.

از نظر عواطف هم، ما، خيلي ارتباط نزديكي داريم. اين مطلب را از قرآن استفاده مي‏كردم:

((لتجدنّ أشدّ الناس عداوة للّذين ءامنوا اليهود و الذين أشركوا ولتجدنّ أقربهم مودّة للذين ءامنوا الذين قالوا إنّا نصاري‏ ذالك بأنّ منهم قسّيسين و رهباناً و أنّهم لايستكبرون)). [مائده: 82]

البته، قطعاً، اين راز و رمزها، اتّفاقي نيست و بر اساس حكمت است.

انتظار: اين، سبب مي‏شود كه ما روي همين مسائل كار كنيم. اگر در رابطه‏ي با منجي و مصلح، از نگاه انديشه‏هاي جهاني و اديان مختلف، يك همايش بين المللي برگزار شود، به نظر شما تا چه اندازه اثر گذار است؟ براي نزديكي ملّت‏ها و اديان تا چه اندازه مفيد است؟

من، اين كار را، كار بسيار مفيدي مي‏دانم. در پاريس كه با بعضي از مسيحيّان صحبت مي‏شد، آنان هم اين پيشنهاد را داشتند.

البته، آنان، دو مطلب مي‏گفتند: يكي اين كه وقتي شما كتاب تان را نوشتيد، براي محققّان بزرگ همه‏ي اديان بفرستيد تا همه‏ي آنان مطالعه كنند. چون تا مطالعه نكنند، آشنا نمي‏شوند كه اصلاً اسلام چه مي‏گويد؟

بعد مي‏گفتند، شما، در پاريس، همه‏ي محققّان را دعوت كنيد تا مقاله بنويسند. من هم اين تصميم را گرفتم، كه ان شاء الله در پاريس، اين كار را بكنم.

من، با ((جرج جرداق)) كه در لبنان صحبت مي‏كردم، درباره‏ي حضرت مهدي‏عليه السلام چيزي نداشت. من گفتم: ((شما يك بحثي را مطالعه كن و براي من بگو.)). گفت: ((شما منابع بفرستيد تا من مطالعه كنم و نظرم را بگويم.)). بعداً من گفتم: ((كتابم را ترجمه مي‏كنم و براي شما مي‏فرستم.)).

انتظار: يعني الآن، ما كتاب‏هاي خوب براي معرّفي به آنان نداريم؟

اخيراً، حركت هايي انجام شده است، و گرنه، قبلاً، چند كتاب مرجع بيش‏تر موجود نبود. آقايان، روي مباحث اصول و... خيلي بحث كرده‏اند، امّا در اين موارد، بحثي نكرده‏اند. كار ايدئولوژي بايد انجام داد.

انتظار: شما خودتان چند سال است وارد اين مباحث شده‏ايد؟

حدود دَه سال است. البته، من مي‏خواستم ببينم اين مطالبي كه از انجيل نقل مي‏شود، چه قدر صحت دارد. بعد كه وارد بحث شدم، به ضرورت آن پي بردم. با اهل سنّت كه صحبت كردم، ديدم بررسي روايات خيلي ضرورت دارد. كم‏كم، هر چه جلو رفتم، به ضرورت بيش‏تري پي مي‏بردم.

انتظار: آيا شما با يهوديان هم، صحبت و بحث داشته‏ايد؟

خيلي كم. امّا با رجال اهل سنّت خيلي مناظره و گفت و گو داشتم، حتّي با رؤساي دانشگاه قاهره و الازهر مصر صحبت داشتم.

اكثر اهل سنّت، بحث‏هاي مهدويّت را بحث‏هاي خوبي نمي‏دانستند. يك دسته، سياسيون آنان بودند كه مي‏گفتند، اين بحث‏ها، باعث مي‏شود، افرادي، ادعاي مهدويّت كنند. دسته‏ي ديگر هم افرادي بودند كه اهل حركت بودند، مانند محمّد العماره، كه مي‏گفتند، انتظار، تخدير مي‏آورد، بايد جامعه را حركت داد و نبايد جامعه بايستد. من، با همه‏ي اين‏ها صحبت مي‏كردم و تفكّر شان عوض مي‏شد.

اگر كتاب‏ام نوشته شود، معلوم نيست، بعد از آن، در ايران بمانم، بلكه مي‏روم در كشورهاي اسلامي و مسيحي و بحث مي‏كنم. شما هم دعا كنيد كه به اين آرزو برسم.

اين كارها، قلم زدن و تبيين مي‏خواهد. اين، كار شما است. خيلي از مباحث كتاب من كه تاكنون، حدود بيست هزار صفحه‏ي رحلي شده است احتياج به تبيين دارد. مثلاً بحث‏هاي عقلي آن، احتياج به تفصيل دارد.

در مورد امامت، تاكنون، براهين مختلفي مطرح شده است، كه يكي از آن‏ها، ((برهان لطف)) است و اين مسائل و مطالب، احتياج به توضيح دارد.

انتظار: در پايان، ضمن آرزوي موفّقيّت روز افزون براي حضرت عالي، جهت تبيين معارف مهدويّت، از اين كه ما را براي اين مصاحبه، به حضور پذيرفتيد، صميمانه سپاس گزاريم.

من هم متقابلاً، از شما و زحماتي كه در اين عرصه متحمّل مي‏شويد، تشكّر مي‏كنم.